بسم‌الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

عمده بحث در اين بود که فراگيري علم از چه كساني و چگونه جايز است؟ يا جايز نيست؟ که روايات آن را متعرض شديم، جمع بين دو طایفه از روايات را بحث كرديم، نگاهي هم به رواياتي داشته باشیم كه به‌طور مطلق می‌گويد توجه و تأمل بكنيد در اينكه علم را از چه کسی فرا و چگونه فرامی‌گیرید و ببینیم که مضمون آن با نتيجه‏ای كه گرفتيم مخالفتي دارد یا ندارد؟

اين در مقابل دسته‌ای از رواياتي بود كه می‌گفت **«خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَه‏»[[1]](#footnote-1)** يا علم را ولو از منافق یا از مشرك بگيريد، روايات مطلقي هم كه در باب 14 آمده، می‌بينيم و يكي دو نكته كوتاه عرض می‌كنيم و این بحث را رد می‌شويم.

# روایات مطلق

## روایت اول

يك روايت در جلد 2، باب 14 از کتاب علم، حديث 38، اين حديث ذيل آيه **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»(**عبس/24**)** است. سندي كه اينجا دارد در محاسن برقي می‌گويد؛ ابي (پدرم) عمن ذكره عن زيد الشحام، كه حديث مرسله است چون سند آن عمن ذكره دارد، معلوم نيست كيست. از امام باقر (ع) في قول الله عزوجل؛ **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** كه در عداد نعم الهي كه خداوند بيان می‌كند؛ «**أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا»** همين‌طور می‌گويد؛ **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»**

### بررسی دلالی روایت

ظاهر آیه می‌گويد به طعام خود نگاه بكنيد و مسير تكون اين طعام را جستجو بكنيد، عظمت و قدرت خدا را به عنوان نشانه‌هایی از قدرت الهي در آن می‌بينيد.

اين مفهوم ظاهري روايت است، ولي در اينجا يك نوع تطبيق يا تأويلي برده شده، زيد شحام راوي مشهوري است و خوب هم هست منتها قبل آن اسم راوي نيست می‌گويد، **«قلت ما طعام**؟» از حضرت امام باقر (ع) سؤال كردم كه طعام انسان چيست كه خدا می‌گويد: **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** قال؛ **«عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُه**‏»[[2]](#footnote-2) طعام در اينجا علم است، اگر ذيل حديث نبود این‌گونه می‌شد، آيه در عداد نعم و تفضلات الهي می‌گويد که براي پي بردن به قدرت خدا به طعام خویش نگاه بكنيد تا به قدرت خدا پي ببريد.

اگر ذيل حديث نبود فقط می‌گفت كه علم هم يك نوع طعامي است آن‌وقت ظاهر آيه باقي مي‌ماند و فقط در طعام تصرفی شده بود. مثل‌اینکه دارد که **«وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ»**(ذاریات/22) ظاهر رزق، رزق مادي است ولي رواياتي آمده و رزق را از مفهوم مادي به رزق معنوي توسعه داده است، اينجا هم اگر در همين حد بود، طعام را توسعه می‌داد و می‌گفت؛ يك طعام مادي ظاهري داريم و يك طعام معنوي داريم.

منتها ظاهر قرآن سر جاي خود بود، طعام را تعميم داده بود؛ **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** يعني دقت كنيد، همان‌طور كه در طعام مادي آثار و قدرت الهي ديده می‌شود در خود پديده علم هم آثار قدرت خدا را ببينيد.

#### تعمیم آیه توسط روایت

خيلي از جاها رواياتي كه ذيل آيه‌‌ای وارد شده است موضوع را تعميم داده است يك مفهومی ‎از مصاديق مادي و محسوس به مصاديق معقول و غيرملموس و محسوس، تعميم داده است. از اين مورد فراوان داريم، اما کمتر داريم كه طعام را از مصاديق محسوس تعميم داده و فلينظر هم به شکل دیگری معنا شده باشد. «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** نه این‌که در علم، آثار قدرت خدا نمايان است، بلكه می‌گويد؛ ببينيد علم خود را از چه كسي می‌گيريد، يعني دقت بكنيد که علم خود را از هرجایی نگيريد. در فلينظر هم يك مقدار تغيير معنا داده است. اين خصوصيت آيه است.

ما اين نوع تأويلات را داريم كه طعام را تعميم داده است ولي منظور از **فلينظر** در اینجا نه نظر به پي بردن به قدرت خدا است كه در آيه بوده است بلكه به‌منظور مداقه و احتياط در اين است كه از کجا آمده است و هر نوع طعامي نخوريم، مگر اینكه كسي بگويد درست است كه سياق **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** نشان دادن قدرت خدا است ولي ممكن است بگوييم در مدلول اصلي **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** يعني حتي دقت در این‌که چه چيزي می‌خوريد و چگونه می‌خوريد را هم می‌گيرد. اگر ظهور فلينظر اين را هم شامل شود آن‌وقت اينجا خلاف ظهور در آيه تطبيق داده نشده است.

 ظاهر اولیه آيه **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** در سياق آيات كه قرار بگيرد، يعني قدرت خدا در طعام ديده بشود. «**أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلًا وَ حَدائِقَ غُلْباً، وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُم‏»**(عبس/25 الی 32) بحث ارائه آيات خدا و دعوت به تأمل در آيات خدا در طعام است، می‌خواهد بگويد سیر تکون همين طعام ملموس و محسوس شما چگونه است؟

پس ظاهر آيه همين است و این نيست كه **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** يعني دقت بكنيد و ببينيد طعام شما از کجا آمده است؟ جنبه حليت و حرمت شرعي منظور نيست، بلكه نظر براي كشف آيات خدا و قدرت خدا است.

#### تصرف در آیه

امام درواقع دو تصرف در اين آيه كرده‌اند؛ و فقط تصرف موضوعي نيست:

1. طعام را از مصاديق محسوس و ملموس به مصاديق معقول تعمیم داده‌اند، در رزق هم اين تعميم داده‌شده است و مرحوم علامه در الميزان خيلي قشنگ راجع به رزق بحث دارد و می‌گويد که اين الفاظ براي روح معاني وضع شده است، يعني اينجاها يك هسته‏ای دارد که می‎شود آن هسته را از مصاديق محسوس به معقول تعميم داد، البته این نظريه جاي تأمل و بحث دارد؛ این‌که گفته‌شده الفاظ براي روح معنا وضع شده است يعني چه؟

به‌هرحال گفته‌شده است، مصاديق معنوي و غیر محسوس طعام هم طعام است كه يكي علم است. اين يك نوع تصرف است.

1. تصرف ديگر اين است كه نگاه بكنيد و آيات خدا را مثلاً در طعام يا در علم ببينيد، فلينظر را ديگر به اين معنا نگرفته است، فلينظر يعني ببينيد که ازنظر شرعي اين علم درست است يا درست نيست، صحبت حق و باطلي است، صحت‌وسقم است و اینكه بايد آدم در رزق و علم خود دقت بكند، اين دو تصرف بود که در اين آيه شده است.

#### نتيجه بحث

نتيجه‏ای كه می‌گیریم اين است كه اين آيه يك تطبيق نيست كه مصداقي براي مفهوم عامي ذكر بكند ما يك تطبيق داريم كه مصداق‌هایی را ذكر می‌کند، البته گاهي مصداق‌ها، مصداق‌های واضحي است گاهي هم مصداق‌های خفي در آيه می‌آورد که در اینجاها این‌طور است- اين يك نوع تطبيق است. تطبيق انحائي دارد یکي از آن‌هم ذكر مصاديق غير محسوس و ملموس و يا مصاديق خفي و نهان است که كمتر به ذهن می‌آيد و در خيلي آيات و روايات است ولي اينجا چيزي فراتر است، اینکه نسبت به طعام تعميم داده عيبي ندارد، اگر در اين حد از تطبيق بود فلينظر این‌طور می‌شد که هم طعام مادي و آيات خدا را در آن ببينيد، هم طعام معنوي و آيات خدا را در آن ببينيد، اما این يك نوع تأويل است؛ يعني امام تصرف در ظهور فلينظر را فرموده‌اند: هم طعام را تعميم دادند، هم فلينظر را ازنظر در آيات تكويني خدا به نظر در صحت‌وسقم و جنبه‌های تشريعي قضيه بردند و از تكوين به تشريع آمده است. نظير این جاهای ديگر داريم ظاهر آيه چيزي می‌گويد که امام آن را به چيزي كه خلاف ظاهر است، می‌برد.

به عبارت ديگر دو تا خلاف ظاهر در اين است:

1. يكي اينكه با خود این جمله نمی‌سازد؛
2. دیگری با قرائن قبل و بعد خود نمی‌سازد.

به‌هرحال اين خلاف ظاهر است. درواقع امام در حوزه بطن قرآن وارد شده است، بطني كه ظاهر نيست در بطن هم وقتي معنا می‌کنند می‌گويند بطون دارد تا حدودي بطون همان ظواهري است كه انسان با دقت‌ها به آن می‌رسد ولي ما به يك بطوني می‌رسیم كه روي قواعد و قوانين ما جور نيست و فقط می‌توانیم از معصوم آن‌ها را قبول بكنيم والا اينكه عرفا پيش خود براي آيات قرآن بطون درست می‌كنند براي ما اعتباري ندارد. ممكن است براي خود آن‌ها اعتبار داشته باشد ولي براي ما تأويلات خلاف ظاهر و بطوني كه مثلاً محی‌الدین عربي در فتوحات الی‌ماشاءالله دارد و در تفاسير عرفاني آمده است اعتبار ندارد، مگر آنكه در كلام معصوم آمده باشد. این يك نوع بطن خلاف ظاهر براي **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** است

سؤال: تغییر سیاق به چه معنی است؟

ج: تغيير سياق يعني برخلاف سياق آيه را در یك فضاي ديگر ببريم؛ که الی‌ماشاءالله داريم. اينجا درواقع هم طعام را تعميم داده است كه يك نوع تعميم مفهومی‎ است كه خيلي مهم نيست. هم ظهور خود **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** را آورده است هم سياقی كه قرينه حافه به كلام است را تغيير داده است.

#### دقت در حلال و حرام طعام مادی

نظير این در روايات فراوان داريم، منتها سؤالي كه براي خود من مطرح شد ندیدم كه در تفاسیر آمده يا نه؛ آيا در **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** در مورد طعام مادي نفرموده‌اند که دقت بكنيد حلال و حرام آن را ببينيد؟

می‌خواهيم ببينيم در روايات اين را هم آورده‌اند یا نه؟

اين هم چیزی است كه شايد نباشد، اگر بود در سوره عبس بود. این‌که آيه چه چيزي را می‎خواهد بگويد را تشريح كرديم كه نسبت اين، با تفسير آيه چه نوع نسبتي است؟ كه اين تفسير نيست؛ تطبيق هم نيست؛ تطبيقي است ولي چيزي بالاتر از آن یعنی نوعي تأويل است و حمل برخلاف ظاهر است. این‌که امام فرمودند در علمي كه فرامی‌گیرد «ممن يأخذه» دقت بكند، علم را از هر جايي و هرکسی نگيرد.

###  بررسی سندی روایت

اين حديث ازلحاظ سندي، دو سند دارد:

* سند اول آن در محاسن نقل‌شده است، عمن ذكره عن زيدالشحام دارد، صاحب محاسن برقي می‌فرمايد؛ ابي عمن ذكره عن زيدالشحام، اين مرسله است چون عمن ذكره معلوم نيست چه كسي است.
* اما در ذيل اين، در بحار هم در صفحه 96 آمده است كه در اختصاص مرحوم شيخ مفيد این‌طوری دارد محمد بن الحسين عن ابن الوليد که محمد بن الحسن وليد هست عن الصفار، محمد بن حسن الصفار است عن ابن يزيد، كه عمر بن يزيد باشد، عن ابن ابي عمير عن الشحام.

اين سند، سند معتبری است محمد بن الحسين بن ابي الخطاب موثق است، محمد بن حسن بن وليد است كه از رجال برجسته است، محمد بن حسن صفار كه از بزرگان است، عمر بن يزيد از بزرگان است، ابي عمير هم كه معلوم است شحام هم معلوم است، اتفاقاً در سند بعدي، سند موثق است، آن‌هم موثق و امامي و همه هم از اجلّا و بزرگان هستند. این حديث سند خيلي خوبي دارد.

سؤال: منظور از موثق چیست؟

جواب؛ اين صحيحه است این‌ها امامي عدل هستند اين موثقي كه می‌گوييم به معناي عام می‌گوييم.

معتبره كه می‌گويند يعني حداقل در آن هست درجات بالاي آن هست يا نيست، كار ندارند. معمولاً آقاي خوئي و این‌ها می‌گويند معتبر است، موثقه هم كه در اصطلاحات ما خيلي وقت‌ها می‌آيد، مقابل صحيح نمی‌گويند به معناي عام به كار می‌برند، يعني قابل‌اعتماد است.

موثق عام و خاص دارد گاهي مقابل صحيح قرار می‌گیرد ولي گاهي به معناي عام قرار می‌گیرد، حداقل لازم را دارد، معتبره هم به معناي عام توثيق است، سند اين معتبر است.

ازنظر دلالت رواياتي را در نظر بگيريد که می‌گويد **«خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ**»[[3]](#footnote-3) يا **«خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»**[[4]](#footnote-4) و از هر جايي اخذ بكنيد، آن‌ها را در نظر بگيريد و روايت اين طرف را هم ببينيد باز به همان جمع قبلی خواهيم رسيد که رواياتي كه می‌گويد حكمت را از مشرك بگيريد یا جايي كه اطمينان به صحت است و مشكلي در محتوا و این‌ها نيست، می‌گويد از هر جايي بگيريد، مانعي ندارد؛ اما اگر جايي با قرينه روايات **«عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُه‏»** می‌خواهد بگويد در آن علمي كه سروکار با معارف ديني دارد و در مظان خطر است؛ يعني در مظان اين است كه انسان بخواهد آن را ملاك حق و باطل قرار بدهد، چيزي كه مشتبه است حق بگيرد و گاهی با تدين و امثال این‌ها آميخته است.

### جمع‌بندی

علاوه بر روايات خاصه‏ای كه داشتيم كه مثلاً از عامه نگيريد، یک روايت مطلق هم داريم كه مي‌گويد مواظب باشيد علمتان را از هر جايي نگيريد.

مجموع روایات را ببينيم همه قرينه می‌شود بر اینكه:

1. دقت در اخذ علم «**ممن يأخذه»** به اطلاق اوليه ظهور اوليه این درجایی است كه حق و باطل براي ما معلوم نيست و منشأ تأثيري خواهد شد که اينجا بايد این دقت را كرد و وقتي در چارچوب كلي روايات قرار بگيرد، اطلاقي براي آن منعقد نمی‌شود.

رواياتی كه می‌گويد علم را از هر كس بگيريد و آنجا که صريح می‌گويد حكمت را از مشرك یا منافقين بگير. می‎گفتيم كه منظور علمي باشد که حق بودن آن روشن است يا منشأ ضلالت نمی‌شود، با قرائني كه گفتيم همین‌طور معنا كرديم. **«عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ»** اين جهت می‌شود؛

1. معلوم نيست كه در حد حرمت باشد، آیا لازم است که دقت بكند که علم را از چه كسي می‌گيرد و اگر بخواهد از غير آن بگيرد، حرام است؟ اينكه علم خود را از آدم گمراه نگيريد شاید استفاده يك تحريم نشود، این نوعي احتياط و دقت است كه امام می‌فرمايند. آیا واجب است كه از اين احتراز بكنيم، ترديدي براي ما هست كه حتماً وجوب و الزامي از اين بيرون می‌آيد یا نه؟

البته بازهم سؤال است خيلي قطعي نمی‌گوييم، جاي تأمل هست كه در آن الزام است يا نيست؟

1. در اين نوع موارد که حالت احتياطي دارد در جايي كه در معرض خطر باشد، نوعي احكام ارشادي می‌شود والا اگر در معرض خطر نيست و مشكلي از آن پيدا نمی‌شود، عقل می‌گويد که اين روايات منصرف از آن مورد است.

## روایت دوم

يك روايت ديگر هم هست كه در صفحه 99 روايت 53، اطلاقاتي كه منع بكند از اينكه از هر جايي نگيرید، يكي هم اين روايت است كه دعوات راوندي از وصيت ذي القرنين دارد که ذي القرنين وصيت كرده كه؛ **«لَا تَتَعَلَّمِ الْعِلْمَ مِمَّنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِه فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ عِلْمُهُ لَا يَنْفَعُك‏»**[[5]](#footnote-5) **‏**علم را از کسي كه برای خود او سودي نداشته است ياد نگير، يعني علم عالم بی‌عمل را نگير؛

اين حديث هم سندي ندارد در دعوات، مقطوعه و مرسله است و بعضي از نكاتي را که گفتيم در اين جاري می‌شود و خيلي مهم نيست.

#  نتیجه‌گیری کلی

اين مجموعه رواياتي كه در بحث علوم محرم، سحر و شعبده و اینها، يكي هم اخذ علم از اهل باطل بود که از غير شيعه بود که محور سخن ما بود، منتها به‌تدریج كه جلو آمديم، بحث گسترده شد و تقريباً 3 و 4 طایفه رواياتي كه در باب بود معترض شديم و تا حدي جمع هم انجام گرفت. وقتی آدم جلو می‎رود فکر می‌کند که در بعضي بحث‌های ريز فقهي كه خيلي هم مورد ابتلا نيست، چقدر دقت‌ها به عمل آمده است درحالی‌که این‌ها بحث‌های واقعاً جدي و مهم است؛ که هم جنبه فقهي و هم جنبه‌های معرفتي و ارزشي دارد. بعضي از اين موارد که وارد آن می‌شويم می‌بينيم كه براي خود آدم زمينه‌های خوبي دارد.

ضمناً این روايات يك هشدار باشي هم می‌دهد يعني مدلول التزامي هم دارد؛ علاوه بر به جنبه حكمي و شرعي قضيه يك نوع اعلام‌خطری می‌كند که این‌ها تأثير می‌گذارد، ممكن است بعضي با اين هم جور باشد.

خيلي جاهايي كه برائت جاري می‌كنيم، ممكن است به سعادت ربط داشته باشد، اين غذايي که اصالة الحليه يا برائت جاري می‌كني و می‎خوري آثار وضعيه دارد.

احتياط براي كسي است كه می‌خواهد یک درجه بالاتري را هم رعايت بكند، خيلي هم ترغيب یا تشويق می‌كند، همه‌جا این‌طور است.

چند مورد ريزتري داريم، سحر و كتب ضلال و این‌ها يكي هم افراط در تعلم علوم ادبي و نحو و امثال این‌ها است، اين هم موردي است كه چون رواياتي داريم بايد ببينيم ازنظر فقهي می‌توانیم با همين عنوان حكمتي به حرمت يا حداقل كراهت بكنيم يا نه. نهي به ‌آن تعلق‌ گرفته است، ببينيم مستند افراط در تعلم نحو و این‌ها چيست؟ و معارضي دارد یا ندارد و نتيجه آنچه می‌شود؟

### مستند

مستند این احتمال فتوا که نيست، احتمال اینكه بگوييم افراط در علوم ادبي و قواعد ادبي، حرمت یا حداقل كراهت دارد، ببينيم مستند چيست كه از حدود و صحت‌وسقم و حكم آن چه چيزي استفاده می‌شود؟ اين حديث در وسایل آمده بود، ما از بحار آورديم.

در وسایل جلد 12 صفحه 247 است، وسایل 12 جلدي؛ اما در بحار جلد اول بحار، كتاب العلم باب 6 كه با این باب زياد سروکار داريم، جلد اول، كتاب العلم باب 6 حديث 37 صفحه 217. اين حديث از سرائر ابن ادریس آخر آن يك مقدار روايات آورده است كه خيلي از رواياتي كه می‌گويد از سرائر است از همان کتاب‌های فقهي است كه اين روايات هم در آن آمده است و گروهي از روايات در سرائر داريم كه در متون و منابع ديگر وجود ندارد و لذا ارزش خاصي دارد.

 خود ابن ادریس چهره برجسته و مبرزي است و پاره‏ای از کتاب‌ها و منابع روايي دست ايشان بوده كه ظاهراً آن زمان دست ديگران نبود، بعضي از آن حتي به‌ دست بعدی‌ها هم نرسيده است. پاره‏ای از اصول اربعه مائه تا چند قرن بعد بوده، گر چه الان دو سه تا بيشتر نيست، متأسفانه باقي نمانده است، علت این است كه وقتي كتب اربعه آمده آن را نسخ كرد و ديگر كسي براي آن اعتباری قائل نبود، آرام‌آرام از بين رفت درحالی‌که اگر بود خيلي می‌توانست برای ما مفيد باشد. احتمال می‌دهند که دست امثال ابن ادریس بعضي از اين اصول اربعه مائه بوده است ولي آن‌ها هم خيلي تعمدي بر حفظ این‌ها نداشتند و لذا از بين رفت.

### مدينة العلم

اين چيزي است كه در تاريخ حديث ما پيش آمده كه اصول اربعه مائه از دست رفته است، يكي هم كتاب مدينه العلم مرحوم صدوق است که مرحوم صدوق غير از من لايحضره الفقيه كتابي به نام مدينه العلم داشت كه در 12 جلد بوده است کتاب حديث بوده است و این كتاب تا چند قرن قبل بوده كه علامه مجلسي و قبل از علامه مجلسي بعضي از آن نقل كرده‌اند ولي اين كتاب كلاً گم شده است و هيچ اثري از آن نيست.

كتابخانه‌های دنيا اين طرف و آن‌طرف فوق‌العاده تلاش شده كه اين را پيدا بكنند و هيچ اثري از آن نيست. خيلي جالب است که كل يك كتاب 12 جلدي حديثي گم شده باشد در لندن یا كشورهاي اروپايي در كتابخانه‌هايي كه آثار اسلامي محفوظ است خيلي تفحص شده است و به‌جایی نرسيده است به‌هرحال اين هم از کتاب‌هایی است كه اگر بود شايد در جامعه خيلي تأثير می‌گذاشت.

## روایت سوم

اين حديث 37 از سرائر است اينجا دارد من كتاب جعفر بن محمد بن سنان دهقاني. از کتاب جعفر بن محمد است عن عبيدالله كه عبيدالله اينجا، عبيدالله ابن عبدالله بن عبدالله دهقان واسطي است، عن درست، اين درست همان درست بن منصور است كه در فقه زياد است، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاء عن موسي بن جعفر (ع) عن آبائه (ع) قال، قال؛ رسول الله (ص) به خود رسول مكرم اسلام (ص) مي‌رسد كه فرمودند؛ **«مَنِ انْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سُلِبَ الْخُشُوعَ»**[[6]](#footnote-6) **انهمك** يعني به افراط ورود پيدا كرد، كسي كه در طلب نحو و یا فراگیری علم نحو افراط بكند، خشوع از او سلب می‌شود.

### بررسی سندی روایت

1. سند این حديث جعفر بن محمد بن سنان دهقاني است که توثیقی برای او وارد نشده است نه توثيق خاصي دارد و نه توثيق عام، مثلاً از رجال ابن ابي عمير، صفوان و این‌ها هم نيست. اين يك مشكل كه در خود جعفر ابن محمد بن سنان دهقاني است.
2. عبيدالله بن عبدالله دهقان واسطي است كه اينجا در تعليقه بحار هم نقل كرده است و عبيدالله بن عبدالله بن عبدالله دهقان واسطي، تضعيف نجاشي دارد و اعتبار ندارد، البته درست راه توثيق دارد براي اينكه از رجال صفوان است نظري كه بعضی‌ها دارند و ما هم خيال می‌كنيم درست است، درست، صحیح است. هم به حمل اول و هم به حمل شايع، درست، مشکلی ندارد.
3. عبدالحميد بن ابي الاعلي هم رجل موثقي است اين ازنظر سند اعتبار ندارد، اين يك مشكل ازنظر سندي است؛
4. مشكل بعدی در اين حديث اين است كه -من توضيح ابتدايي عرض بكنم- كه ما براي بررسی صحت يك حديث ازنظر سند، يك‌وقتي بررسی سندي می‌كنيم، يك وقتي بررسی محتوايي می‌كنيم، گاهي ممكن است در محتوا چيزهايي بيايد که آدم با قرائن می‌فهمد که اين ساختگي است ولو اینكه سند هم درست است اين را بررسي محتوايي می‎گويند كه در روش‌های نقلي و تاريخي روي آن كار شده است. كارهاي قشنگي هم شده است ما کم‌وبیش داشتيم در متونمان پخش شده است، در اين زمينه چيزهايي داريم ولي جاي كار دارد.

در دانشكده الهيات که يزد داريم آقاي صحرائي يك رساله‏ای نوشته راجع به بررسی صحت‌وسقم حديث از طريق محتوا تحقيقي كرده و رساله قشنگي نوشته بااینکه طلبه هم نيست ولی آدم خوش‌فکری است و این رساله نزد من هم هست جا دارد که ما در حوزه به اين قضيه بپردازيم. در ابعاد تاريخي خيلي خود را نشان می‌دهد و در ابعاد فقهي هم يك مقدار با دشواري بيشتر، به‌هرحال اين بررسی محتوايي براي شناخت صحت‌وسقم حديث بابي است كه تازه نيست و در متون ما وجود داشته ولي در اين زمينه قابل‌تأمل و بحث بيشتر است.

خود مرحوم علامه اميني نقد محتوايي زياد دارد، مرحوم علامه طباطبائي نقد محتوايي احاديث خيلي دارد بابي است كه در متون ما سابقه خوبی دارد ولي به‌شدت احساس نياز به يک نظم دهي و سامان‌دهی دارد که شايد منشأ تحولات ديگری هم بشود. اين يك بابي است كه ورود در آن خيلي ارزشمند است اينجا يكي از همان موارد است كه اگر بخواهيم نقد محتوايي انجام بگيرد یک مقدار شك ايجاد می‌كند، اتفاقاً مرحوم علامه مجلسي در صفحه 217 ذيل حديث اين را موردتوجه قرار داده است، آن مشكل اين است كه حديث از رسول مكرم اسلام (ص) است و آن زمان واژه نحو به معناي امروز کاربرد نداشته است و براي من محل ترديد است.

### معناي نحو

نحو به معناي شناخت قواعد زبان و دستور زبان، چيزي است كه در دوره‌های بعد متولدشده است، چيست كه آن زمان این‌طوری آمده است؟ يك مقدار هم دعواهاي ادبي که ادبا باهم دعوا داشته باشند و فقها با ادبا دعوا داشته باشند این‌ها هم بوده كه يك مقدار آدم را می‌برد جايي که دست هم بود که می‌خواستند ادبا و این‌ها را يك مقدار تضعيف بكنند و زيرابشان را بزنند، يك كسي که اهل تقوا نبوده است و يك حديث هم درست كرده است، اين نظير همان است كه در كتابي حديثي نقل كرده كه در بحار هم هست و آن حديث اين است كه امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند که از همان وقتي كه به دنيا آمده‌ام مظلوم بودم، اين هم نظير آن است مرحوم علامه اينجا دارد که توجه به اين اشكال داشته؛ منتها راه‌حلی كه ارائه داده اين است، می‌فرمايد؛ و لا ينافي تجدد هذا العلم و الاسم لعلمه**‏[[7]](#footnote-7)** اين دانش، دانش جديدي است آن زمان نحو و صرف به صورت يك علم نبوده، قبل از اسلام و اوايل اسلام بلكه از اواخر قرن اول شروع شد، خيلي تلاش بكنند می‌گويند از زمان اميرالمؤمنين (ع) مثلاً يكي دو تا روايات اسم و فعل و حرف از ايشان می‌گويند ثبوت اين علم، يك علم جديدي است اين نام هم براي اين علم كه شايد اجد باشد، يعني متأخرتر باشد و این مشكل محتوايي حديث است، جوابي كه ايشان می‌دهد می‌گويد؛ اين منافات ندارد، براي اينكه حضرت آينده را می‎دانسته و با علم غيب می‌خواهد این را حل بكند، می‌فرمايد: و لا ينافي تجدد هذا العلم و الاسم لعلمه‏ چرا لا ينافي؟ لعلمه ع بما سيتجدد يعني جزء ملاحم قرار مي‌دهد، این روايت پیش‌بینی می‌كند که این‌طوری می‌شود.

سؤال: نظر شما در مورد ملاحم چیست؟

جواب؛ ما نمي‌توانيم ملاحم را نفي بكنيم، ولي طي روايتي كه می‌خواهيم ازنظر فقهي مبناي صدور حكم قرار بدهيم اين يك احتمال است كه انسان اگر واقعاً گير كرد جاهايي می‌تواند توجيه بكند و رد شود و برود.

ملاحم مثل‌اینکه آيه قرآن می‌گويد که؛ **«الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ- وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُون‏»(روم/**1 الی 4**)** كه آن جريان جنگ را در جنبه‌های اخباري و تكويني پيش‌گويي كرده يا مثلاً می‌گويند که اميرالمؤمنين (ع) می‌فرمایند؛ اگر می‌خواستم از اين آب، نور توليد می‌كردم. اين حديث غير معتبري دارد که آنجا آبشاري بود که از آن نور توليد می‌كردند که می‌گويند این پيش گويي توليد برق است.

 در جايي كه اخبار و این‌ها است درست است، ولي در جاهايي كه می‌خواهيم حكم شرعي درست بياوريم و حضرت در مقام بيان حكم شرعي است، این‌طور عبارت بيايد، نمی‌شود.

سؤال: مگر دستور زبان عرب مدون نبوده است؟

جواب؛ دستور زبان عرب مدون بوده يا نبوده يك مقدار براي خود من محل ترديد است، اين واژه هم هيچ اساسي نداشته است، این‌ها هم يك مقدار محل ترديد است. اگر شما اهل كار هستيد يك مقدار به ما كمك بدهيد که ببينيم واژه نحو از کی پيدا شد، چطوري است؟

حتماً در اين کتاب‌هایی كه تاريخ نحو نوشتند کتاب‌های زياد و جالب و معتبري است و حتماً به اين پرداخته شده است اگر در اين زمينه مطالعه‏ای داشتيد نكته‏ای پيدا كرديد به ما بگوييد.

اگر این حرف درست باشد -که به‌احتمال‌قوی هم درست است- كه این اصطلاح، بعد پیداشده خود این اشكال می‌تواند موجب سوءظنی بشود و این حديث را از وثوق بيندازد.

سند معتبر نيست، پس اشكال سندي دارد، اشكال محتوايي دارد و این دفاع هم دفاع صحيحي نيست و از همه این‌ها عبور بكنيم مفاد این دليل حرمت نيست بلکه يك نوع كراهت است آن‌هم مربوط به افراط در اين دانش است، افراط در طلب نحو كراهت دارد، ادبا يك محاسبات عجیب‌وغریب پيچيده‏ای دارند كه آخر آن‌هم چيزي درنمی‌آید؛ این يك واقعيتي است كه تا حدي اعتبار با آن مساعد است. اصل عربيت را منع نمی‌كند يكي از چيزهايي كه ترغيب شديم كه فرابگیریم حتي به بچه‌هایمان ياد بدهيم، زبان عربي است؛ يكي از موارد تعليم و تربيت اسلامي زبان عربي است که بعد در مورد آن صحبت می‌كنيم و حدیث‌های آن را بیان می‌کنیم که نكات مهمي هم دارد.

### دلایل كراهت در افراط

اگر از موانع عبور بكنيم يك نوع كراهتي در افراط آن است كه به سه دلیل اين كراهت وجود دارد:

1. صلب الخشوع، خشوع، ذو مراتب است و اینكه آدم خشوع نداشته باشد، حرام كه نيست، سلب خشوع می‌شود، يك امر مستحسني است و سلب آن‌هم طبعاً حرام نيست، پس به خاطر اینكه خود خشوع نمی‌شود.
2. به خاطر اینكه خشوع ذو مراتب است؛
3. به خاطر اینکه افراط هم يك امر ذومراتب است، اگر در احكام الزامي يك موضوع ذو مراتب داده بشود يك مقدار به ذهن می‌زند و مؤيدي می‌شود براي اينكه اين در آن الزامي نيست و كراهت است، اين سه مورد قرينه‏ای است براي اينكه ذهن به يك نوع كراهت منصرف ‌بشود.

اين هم موردي است كه يك حديث دارد که بررسی صريحي درباره آن انجام داديم، موارد ديگر هم به همين ترتيب داريم كه ان‌شاءالله جلسات بعد. والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 96.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- همان.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 99.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، ج‏3، ص: 627. وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 329.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏1، ص: 218.** [↑](#footnote-ref-7)